٢٨٠ حضرت جریر اسلمی رض ٢١١	٢٨٠ حضرت مقداد بن اسود رض ٢١٢	٢٨٠ حضرت [illegible] رض ٢١٣
٢٨١ حضرت ابو الدحداح ٢١٤	٢٨١ حضرت حارث بن خزمه رض ٢١٥	٢٨١ حضرت مغیره بن شعبه ٢١٦
٢٨٢ حضرت ابو برده رض ٢١٧	٢٨٢ حضرت قباث بن اشیم الکنانی ٢١٨	٢٨٢ حضرت قیس بن زید رض ٢١٩
٢٨٣ حضرت راشد بن عبد الله ٢٢٠	٢٨٣ حضرت عباس بن مرداس رض ٢٢١	٢٨٣ حضرت یزید [illegible] رض ٢٢٢
٢٨٣ حضرت شرحبیل جعفی رض ٢٢٣	٢٨٣ حضرت علقمه بن زید رض ٢٢٤	٢٨٤ حضرت [illegible] بن العاص رض ٢٢٥
٢٨٤ حضرت ابو الیسر کعب بن عمرو انصاری رض ٢٢٦	٢٨٤ حضرت رفاعه العذری رض ٢٢٧	٢٨٦ حضرت ابو درداء رض ٢٢٨
٢٨٦ حضرت صعصعه رض ٢٢٩	٢٨٦ حضرت ابو لبابه بن عبد المنذر اوسی رض ٢٣٠	٢٨٧ حضرت حاطب بن ابی بلتعه رض ٢٣١
٢٨٩ حضرت عبد الرحمن بن ابو بکر رض ٢٣٢	٢٨٩ حضرت خباب بن ارت رض ٢٣٣	٢٨٩ حضرت حباب بن المنذر رض ٢٣٤
٢٩٣ حضرت عامر بن الاکوع رض ٢٣٥	٢٩٣ حضرت عبد الله بن عبد الله ابی سلول رض ٢٣٦	٢٩٤ حضرت معاویه بن معاویه لیثی رض ٢٣٧
٢٩٤ حضرت سمرة بن جندب رض ٢٣٨	٢٩٤ حضرت [illegible] زایده رضی الله عنها ٢٣٩	٢٩٦ حضرت [illegible] زهره رضی الله عنها ٢٤٠
٢٩٦ حضرت مجمع رض ٢٤١	٢٩٦ حضرت کعب الاحبار رض ٢٤٢	٢٩٨ حضرت قبیصه بن خرشه الثوری ٢٤٣

شد با خود گفت که این راهی باید گرفت و بحاکم می باید سپردن تا و برا سیاستی
رساند ناگاه دید که بصورت کردی بر آمد و چون بمقداری دیگر پیشی
آمد بصورت اعرابی بر آمد و چون نزدیک تر شد بصورت یکی از فقها
ظاهر شد و چون بقاضی رسید فرمود که ای قاضی کدام قضیب البان را
بحاکم میبری و سیاست میکنی قاضی را طاقت نماند در حال بر پای او افتاد
و از انکار خود توبه کرد و مرید شد بزرگی گفته که بخاطرم آمد که امروز و امر ب
با قضیب البان تکلم نزد او رفتم و نشستم چون وقت عشا شد چند گوجه
بگشت و چند بر کاله نان آورد و در یکخانه بر دعوتی زال جبرولی آید و گفت
ای قضیب البان بسیار درنگ کردی آن پارهای نان با او داد و باز گشت
بدر دروازه موصل آمد در بسته بود در حال گشاده شد بیرون رفت من
در عقب او قدری راه رفتم ناگاه جویی دیدم و بر لب آن جوی در خفی
او جامه کهنه خود بکشید و غسل کرد و جامه دیگر پوشید و در نماز شد تا صبح
خواب بر من غلبه کرد و بیدار شدم مگر خویشتن خود را در صحرایی یافتم که
هیچکس آنجا نبود و هیچ آبادانی از دور و نزدیک نمینمود متحیر شدم ندانستم
که کدام زمین است ناگاه قافله پیدا شد اهل قافله را گفتم که من امشب بوقت
عشا از موصل آمده ام همه انکار کردند در میان آن قافله پیری بود مرا گفت
قصه خود بگو همه احوال خود بگفتم گفت والله کسی در موصل ترا نتواند رسانید
مگر کسی که اینجا ترا آورده است ای برادر تو در بلاد مغرب در رده آمده میان
این و موصل شش ماه راه است تو اینجا درنگ کن شاید آن بزرگ باز آید
قافله برفت و من همینجا بماندم چون شب شد ناگاه دیدم که قضیب البان
جامه کهنه خود میکشد و در آن جوی غسل میکند بعد غسل جامه دیگر پوشید و در نماز
شد تا آنکه صبح بدمید باز آن جامه را از خود بر کشید و کهنه در سر کرد و روان

شد من در عقب رفتم ساعتی نگذشته که در موصل رسیدم خلقی ...
نماز صبح میگذارند پس قضیب البان روی بمن کرد و گوشمالی داد و ...
که بعد ازین چنین نکنی و این سر را پوشیده داری پیش شیخ عبد القا...
گفتند که قضیب البان نماز نمیگذارد گفت چنین مگوئید که همیشه سر ا...
خانه کعبه در سجود است وفاتش بیست دوم ماه ربیع الاول سنه ...
هفتاد و قبر در موصل است

او از اصحاب شیخ محی الدین عبد القادر است صاحب کرامات و ...
عالیه است و از بزرگان صوفیه بوده غوث الاعظم وی را مرید الحضرت میگ...
و میگفت محمد بن القائد ... صاحب فتوحات میگوید که مفرد ...
جماعتی اند که از دایره قطب خارج اند و خضر علیه السلام از ایشانست و رسول ال...
پیش از بعث از ایشان بود ابن قاید فرموده که همه چیز را از پس گذاشته
بحضرت آوردم ناگاه پیش روی خود نشان پای دیدم مرا غیرت گرفت
که این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق ...
گفتند که این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت

او از کبار مشایخ و مقتدای زمان ...
کرامات جلیه و مقامات علیه است و مرید شیخ محی الدین عبد القادر است ...
خود فرمود که پانزده سالست که خدای تعالی مرا در مملکت تصرف داده است ...
نکرده ام ابن قاید ازو پرسید که چرا تصرف نمیکنی فرمود که من تصرف را ...
حق سبحانه و تعالی گذاشته ام که چنانکه خواهد تصرف کند شیخ رکن الدین علا...
رحمه الله تعالی گفته که در گورستان امام احمد حنبل رضی الله تعالی عنه توجه ک...
آن بزرگی ... در آن راه گنبدی ... بود که ... گنبد ... بودم ...
است چون ازین گنبد گذشتم می بینم که از آن گنبد اشارتی میرسد که ...